حسن شایگان

بنیان سیاسی و فلسفی اندیشه برشت

بمناسبت شانزدهمین سال خاموشی او وترجمه وانتشار چهارانرش: « مادر » « کله‌تیزها و کله‌گردها » « هوراتی‌ها وکوریاتی‌ها » و « روشنائی در کنبریس »

درنیمه نخست سده بیستم ، برشت با یاری جستن از دستاوردهای اندیشمندانی که پیش ازاو کم وبیش جاده را کوبیده بودند ، راههائی تازه به فضائی تازه بازکرد . او با نگرشی در ژرفای هنر درام دریافت که اگر بخواهد راه را برای دیگر درام‌نویسان حال وآینده هموارکند ، ناگزیر باید تیشه براصول فکری ارسطوئی زند ، چرا که برشت کم‌وتر وکم زورتر ازآن بود که بجنگ شکسپیر برود . وشاید اساسا او درصدد جدال با تراژدی کلاسیك نبود . برشت می‌دانست که شکسپیر چون بسیاری از درام‌نویسان بزرگ کلاسیك ناخودآگاهانه ازاصولی پیروی کرده که خالق آن اصول فیلسوف « استاگیرا » (ارسطو) بوده است . تا قرن هجدهم کتاب « فن شعر » ارسطو که درآن اصول وفنون هنردرام ، استادانه وبا تجزیه وتحلیل منطقی بیان شده است ، بمثابه انجیل دنیای هنر تکریم می‌شد . کسانیکه از فرمانهای این‌کتاب مقدس تخطی می‌کردند ، با پوزخند اهل هنر روبرو می‌شدند . تمامی درام‌نویسان فرانسه از اصول آن پیروی کرده بودند ، ونه « بن‌جانسون » نه « کریستوفرمارلو » و نه‌شکسپیر شهامت آنرا نداشتند ویا تصمیم نگرفتند که این اصول را نادیده انگارند . هردرامی‌که نوشته می‌شد ، باید چیزی از ارسطو درآن می‌گنجید ورنه گوئی الهه هنر ، بت‌شکنی را همچون ذنب‌لایغفر محکوم می‌کند .

هگل که در فلسفه چونان سرباز جنگهای صلیبی تاخت وتاز می‌کند ، به‌تبعیت از دکارت و بیکن با ارسطو گلاویز شد ، نخست منطق ساکن ارسطو را با منطقی نو وجدلی ومتحرك یعنی همان دیالك‌تیك دگرگون کرد ، ومیدانیم که قبلا فیزیك ومتافیزیك ارسطو با حملات دکارت وبیکن سخت بی‌اعتبار شده بود . اما در بحبوحه این درگیری‌ها ارسطوی آریستوکرات ومحافظه‌کار تنها توانسته بود گلیم منطقش را ازآب بیرون بکشد که با ظهور هگل ، معلم اول مغلوب فیلسوف « هایدلبرك » گردید . اگر منطق ارسطو از اعتبار می‌افتاد دیگر از وی چه باقی می‌ماند ؟ ومعلم اول به‌کجا پناه می‌برد ؟ بزودی نیمی ازآلمان درباره « علم منطق » فریدریش هگل به جر وبحث پرداختند ، کتابی که دشوارترین اثر فلسفی آلمان بود و جز شوپنهاور همه آنرا پذیرا شدند .

ارسطو که ازاین ضربات مهلك ، سخت بی‌جان وشکسته شده بود ، هنوز توانسته بود انجیل کوچك خودرا که الهام بخش دهها شاعر و صدها درام‌نویس بود در حوزه فلسفه هنر حفظ‌کند ، لیکن شاگردان بلافصل یا مع‌الفصل هگل چون « برشت » انجیل هنری ارسطو را فقط برای گرم‌کردن خود در شبهای سرد آلمان بعنوان سوخت بخاری بکارگرفتند . ودراینجا ارسطو بزرگترین فیلسوف دنیای کهن ، بالمره خلع‌سلاح شد !

اینك برشت در زمینه هنر درام ناگزیر می‌بایست بررسی ویرانه‌هائی که بجا مانده بود ، اهرام تآتر نوینی را چونان معماری کارکشته وچیره‌دست پی‌افکند وبنانهد ؛ واین نه‌تنها شامل محتوا بلکه دربرگیرنده فرم کار او نیز بود : هدف‌های تازه ، وسائل تازه‌ای را ایجاب وطلب می‌کردند .

برشت دنباله‌روی هگل وشاگرد بزرگ او بود . اومی‌دانست که اگر بانی جامعه‌شناسی علمی ، فلسفه پیچیده استادش را درجامعه شناسی وتاریخ بکارگرفت ، او نیز باید درشعر وتآتر ازهردو سود جوید ، وازاین پس یك‌چیز باید برصحنه حکومت کند : اندیشه . آیا این اندیشه ، همان « ایده » و « عقل » هگلی نیست ؟

درام‌نویس قبل وبعداز جنگ که توانسته بود گریبان خودرا بزحمت ازچنگال نازیسم برهاند ، آنگاه که جانش را ازآن بورژوازی و میلیتاریسم مطلق‌العنان و دیوانسالار که دنیا را به‌جنگ کشاند ، خلاص کرد ، واکنشی همچون هرهنرمند واندیشمند بزرگ ازخود نشان داد . عمیقاً به‌یك آرمان آویخت که معتقد بود بشر آنرا هگل پاشیده است . کوشش خویش را تماماً بکارگرفت تا این ایدئولوژی را به‌صحنه تآتر بکشاند ، تآتر برای او وسیله‌ای جهت همین آرمان بود . باراین پیام واین ایدئولوژی را که جامعه‌شناسی علمی را با هنر تآتر درآمیزد همواره بدوش کشید . این زمان هنوز میان عمل‌گرائی هگل وآرمان‌گرائی شاگردش چونان آونگی درنوسان بود ، زیرا پیش ازآنکه دانشمند واندیشمند باشد ، هنرمند بود . لیکن این کلام را نیك حفظ کرده بود که : فیلسوفان تاکنون جهان را تفسیرکرده‌اند ، از این پس باید جهان را تغییر دهند . تمامی نمایشنامه‌های او بازگوکننده مفهوم این کلام است‌که : آری به‌اتفاق جهان می‌توان گرفت . وتاکید میکند که من وقتی « کاپیتال » را می‌خوانم ، نمایشنامه‌های خودرا می‌فهمم . اما با اینکه ازفاتالیسم چنان می‌گریزد که جن از بسم‌الله . برشت هنوز یك شولوخف نیست . اوازداستایوسکی بسیار فاصله دارد ، اما هنوز تماماً متعلق به‌پرولتاریا نشده : اندکی از ایدآلیسم هگل ، همراه با رسوبی ازگرایش‌های لیبرالی غربی و روشنفکرانه تنها چیزی است‌که اورا از شولوخف جدا می‌سازد . شاید برای اینکه او غربی است ومتعلق به‌فرهنگ خویش . اینجا برخلاف لیبرال‌های خرده بورژوا وفرمالیست‌ها که اعتقاد برشت را به آرمانش مورد نفی وانتقاد قرار می‌دهند ومعتقد به‌آزادی ! هنرمند هستند ، من می‌خواهم برشت را چند درصدی به‌جانب دیگر بکشانم تا هرچند بیشتر از اعتدال دور نماند .

***

این نکته را دراینجا باید آورد که برشت خالق بزرگترین خانه تکانی ودگردیسی وشگفتی در تآتر است . او پس‌از آنکه دیوار ندبه را در تآتر ویران کرد ، ندای خودرا از زادگاهش به تمامی هنرمندان جهان رساند که صحنه تآتر ، مکان احساسات وگریستن نیست ؛ تآتر باید از هگل بیاموزد که عقل چونان غولی برتمامی تاریخ جهان حاکم است : تآتر مکان اندیشه و اندیشیدن است . بخاطر تحقق چنین منظوری ، برشت عناصر میکروب‌زای درام ارسطوئی را کشف و ریشه‌کن کرد وبا جایگزین‌کردن اصول نوین وبکارگرفتن فرضیه « فن فاصله‌گذاری » ازتآتر چین کهن استخوان‌بندی تآتر نوین را درجهت این هدف ، پایه‌گذاردوتآتر را صد و هشتاد درجه تغییر جهت ومسیر بخشید .

از دیدگاه او تآتر به مثابه پالایشگاه نیست‌که بخواهد یا بتواند، تماشاگر عامی را با یك اثرگزاری عاطفی بپالاید . بلکه برشت از بررسی روابط عقلانی سود می‌جست . ازآن پس کسانی که می‌گفتند برویم تآتر تا دوساعتی سرگرم باشیم ، دنباله کارخویش گرفتند ؛ چرا که برشت به‌تماشاگری اهل آگاهی واندیشه‌گر نیاز داشت .

برشت از نظرگاه سیاسی وتئوریك به‌مخالفت خوانی‌های بورژالیبرال، به‌شورش دهقانان ، به‌اعتصاب کارگران ، به‌فعالیت‌های تروریستی روشنفکران توجه داشت ، او به‌جوهر جامعه‌شناسی علمی دست یافته بود : رسالت تاریخی پرولتاریا . آنجا که هگل برفرد تکیه می‌کند و « بناپارت » را «روح‌جهان» می‌نامد وقهرمان را می‌پرستد ، برشت سخت به‌شاگرد روی می‌آورد وقهرمان‌پرستی و نیاز به‌قهرمان را فاجعه می‌داند : بدبخت ملتی که به‌قهرمان نیازدارد. از دید او اتفاق خلق اصالت دارد وبس .

برشت از بررسی روابط فردی انسانها برخلاف شکسپیر می‌پرهیزد . اگر شکسپیر این روابط نزدیك را درخانه وقصر وبستر دنبال می‌کند ، برشت این رابطه را نه با خویشان ونزدیکان ، بل فرد را دربرابر یك نظام ، با یك کل ، درون یك طبقه ، بازآفرینی می‌کند . برای شناخت آثار او باید با این جهان‌بینی بعنوان یك فرمول وضابطه آشنا بود . « گوته » زمانی‌گفته بود : قهرمانان شکسپیر ازهمه آدمهای دیگر یك سروگردن بلندترند . اما برشت نمی‌خواهد آدمهای او ازدیگران بلندتر باشند . اصلا فرد برای او مطرح نیست تا چه‌رسد به‌اینکه بلند یا کوتاه باشد . پس به‌همین اعتبار تراژدی آدمهائی چون گالیله اساساً ازساختمان تراژدی به مفهوم کلاسیك آن جداست . وقتی قهرمانی وجود ندارد ، چگونه می‌تواند بلندتر یا کوتاه‌تر باشد ؟ بنابراین نباید هضم این نکته مشکل باشد وباعث ثقل فکری گردد که چرا تیپ‌های برشت ، نمونه‌ای از آدمهای معمولی هستند . که هرجا وهروقت بخواهند ازدیگران بلندتر شوند ، برشت عامداً آنها را کوتاه می‌کند . اما کوتاه‌کردن او مصداق افسانه معروف « پروکروست » نیست ؛ جزمیت اسطوره‌ای با روح علمی برشت سازش ندارد .

این سادگی وبی‌پیرایگی برشت ، چه‌بسا تماشاگر را ناخوشایند باشد ، اما اوهیچ تعهد وتضمینی برای خوشداشتهای سانتی‌مانتال تماشاگر آسان‌پسند وقهرمان‌پرست ندارد ، اوعلیه این طرزفکر خرده بورژوائی وغیرعلمی‌برخاسته است . درنمایش گالیله ما بایك موجود معمولی ازنوع دانشمند روبرو هستیم، برشت روابط تراژیك اورا نه با نزدیك‌ترین کسانش ، چون آندرئا یا همسرش یا همدلت با عمویش ، بل با یك نظام خاص طبقاتی کهنسال که فاصله‌ای فاحش میان آن و ذهن گالیله موجوداست ، برقرار می‌سازد . این نظام می‌خواهد تمامی کشفهای علمی انسانی را زیرفشار یك سانسور شدید وانگیزیسیون اختناق آمیز ، کنترل ومعدوم نماید ، چرا که بقول داستایوسکی : « اگر آفتاب حقیقت بدرخشد ، تمام این نظام فروخواهد ریخت . » گالیله چه دارد ؟ دانش ! کلیسا چه دارد ؟ قدرت ! گالیله می‌خواهد دست آورد علمی خود یعنی گردش زمین بدور خورشید را بعنوان یك بدعت ، دراختیارتمامی انسانها بگذارد ، چرا که او جویا و دوستدار حقیقت است ، اما ناگهان کلیسا منافع خودرا درمخاطره می‌بیند زیرا اگر خورشید حقیقت بتابد ، وبدعت گالیله گزارده شود ، دکان کلیسا تخته وبسته خواهد شد . اگر ازجنبه طبقاتی وتاریخی این قضیه بگذریم ، برشت به‌این خاطر گالیله را وادار به‌سقوط می‌کند که به فرد اعتقاد ندارد . ازسوی دیگر برشت پدیده مقابل اورا نیز محکوم می‌کند . نظامی هم‌که گالیله را وادار به‌اظهار ندامت وانابت می‌کند و سلاح در کف بر در ایستاده محکوم است . توبهٔ گالیله یعنی سقوط او اثربخش‌ترین قسمت و اوج فاجعه ومرکز ثقل نمایش است . هنگامیکه لحظهٔ توبه فرامیرسد ، شاگردان استاد ، باتشویق ودلهره ، گوش به‌طنین ناقوس ایستاده‌اند که بازگوی اجابت توبه ورضایت کلیسا ونجات گالیله‌است و خبراز تسلیم وفاجعه می‌دهد . شاگردان همان تماشاگران نیز می‌توانند باشند که روی صندلی نشسته‌اند . آنها تاآخرین لحظه گمان می‌کنند که استادشان از اعتراف به‌اشتباه وتوبه سربازخواهد زد ، اما برشت درآخرین لحظه صدای ناقوس را بصدا درمی‌آورد و بافروریختن قهرمان ، به‌این پندار واهی خاتمه میدهد ، وباطنز تلخش از زبان گالیله می‌گوید : اعتراف کردم چون میخواهم باز شاخ وشراب بخورم . برشت کلیسا وگالیله را یکجا دفن می‌کند . سرنوشت گالیله را خدایان تعیین نمی‌کنند ، او خود سرنوشت خویش را می‌سازد : آدم ، سرنوشت آدم است .

کیفیت سقوط گالیله ازسطح یك دانشمند وروشنفکر به‌حد یك‌موجود

بقیه درصفحه ۵۹

برتولت برشت

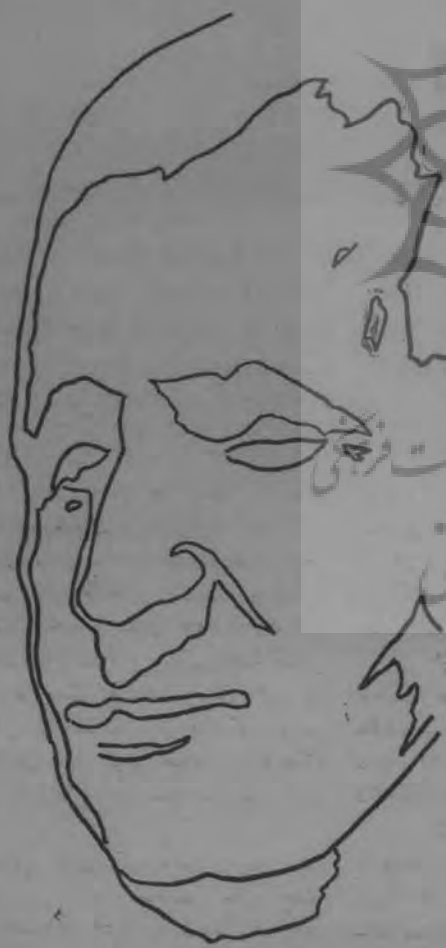

طرح از علی عنایت

ابعاد اجتماعی توسعه (بقیه)

عواقب اقتصادی را بهمراه میاورد .

در این حالت ، نیروها وانرژی بالقوه انسانها که باید در جهت منافع ملی بکار گرفته شوند ، هرز میروند و بلااستفاده میمانند . لیکن ، متاسفانه این موردی است که امروزه در تعداد کثیری از کشورهای در حال توسعه وقوع می‌یابد . در اینجا دوباره به نکته همیشگی خود میرسیم که‌برای یك توسعه دراز مدت ، تعقیب هدف عدالت اجتماعی ، باید جزء ضروری سیاستهای کشورهای در حال توسعه درآید .

(د) یکپارچگی ملی

سیاستی که بدنبال توسعه عادلانه‌تر می‌گردد ، باید با مسائل مربوط به ساخت یا بنیان کثرت گرایانه (٤) *جوامع اکثر کشورهای درحال توسعه بجنگد . این جوامع بگروههای نژادی ، عشیره‌ای ، مذهبی و غیره تقسیم شده‌اند . واین گروه‌بندی ، اغلب ، به‌تفاوت های واضح اقتصادی ، که به‌کامیابی اقتصادی گروههای اقلیت مثلا آسیائی‌های آفریقای جنوب‌شرقی، چینی‌های مالزیا ، و یا عقب ماندگی اقتصادی مثلا سرخپوستان بعضی از کشورهای آمریکای لاتین می‌انجامند ، منجر میشود . گذشته از ملاحظات تاریخی که از عوامل ایجاد یك چنین اختلافاتی هستند ، عوامل دیگری‌مانند، عوامل اجتماعی ، نهادی و غیره وجود دارندکه به بقای این اختلافات‌کاملا صعب‌العلاج کمك می‌کنند . برای ریشه‌کن کردن این اختلافات به اقدامات هماهنگ و دقیق ملی احتیاج است . این اقدامات هم از نظر اجتماعی ـ سیاسی و هم از نظر اقتصادی ، باید صورت پذیرند . اگر رسیدن بیك توسعه موفقیت‌آمیز هدف باشد ، اثر اقتصادی یکپارچگی اجتماعی باید دقیقا مورد توجه قرارگیرد . علاوه براین ، یکپارچگی اجتماعی باعث بوجود آوردن تعادل اجتماعی باثبات‌تری می‌گردد که سختی برای فراهم کردن یك توسعه سالم ضروری است . در مواقعی که ملت‌ها باید برای انجام یك هدف غیر عادی کوشش فراوانی مصروف دارند ، اهمیت خاص یکپارچگی اجتماعی روشن تر میشود . بنابراین ، همانطورکه می‌بینیم ، نوسازی‌های اجتماعی و اقتصادی کشورهای‌در حال توسعه ، بدون یکپارچگی‌ملی امکان پذیر نیست .

(ه) درستی و کارائی ادارات دولتی

بررسی تمام تدابیر وابتکارات مورد نیاز هدفهای نیل به عدالت اجتماعی وسیعتر و بسیج‌کردن تمام نیروهای اجتماعی برای توسعه ، دراین رساله کار دشواری است . ولی از ذکر یك شرط حتمی نمی‌توان گذشت وآن اینکه برنامه توسعه ما ، بدون دستگاههای دولتی کاملا سالم و منظم ، هیچگاه جامه عمل نخواهد پوشید . فساد را باید ریشه‌کن کرد . یك دستگاه فاسد از تدوین برنامه‌هائی که دارای معنی و محتوای حقیقی باشند عاجز است. تعیین سیاستهائی که به عدالت اجتماعی بالاتر منجر شوند و یا نیروهای اجتماعی را با پویائی لازم بکارگیرند ، کار دستگاههای فاسد نیست . حتی اگر این دستگاهها واقعا بخواهند در جهت خطوط بالا حرکت کنند ، مردم بعلت کردار رهبران خود ، سیاستهای این رهبران را کاذب وریاکارانه میدانند ، و واکنش مثبتی نشان نمی‌دهند .

بنا براین یك سیاست پویای اجتماعی و اقتصادی برای موفق شدن ابتدا باید به تزکیه اخلاقی ساخت قدرت‌ها ودستگاههای دولتی بپردازد . تجربه نشان میدهد که بین صداقت ودرستی یك دستگاه وکارآئی آن رابطه نزدیکی برقرار است . مطابق قانون ، یك دستگاه فاسد حتما ناکارآمدهم هست . بعضی از دولتهای کشورهای در حال توسعه ، این رابطه‌را نادیده می‌گیرند ، ودر استخدام کارمندان خود قابلیت های اجتماعی و اخلاقی را فدای قابلیت های صوری و ظاهری میسازند .

لیکن ، کارآئی دولت را نمی‌توان بطور انتزاعی مورد مطالعه قرارداد . این کارائی باید همراه با مسائل مبتلا به ملتها بررسی شود . مثلا. کارآئی در انجام مسئولیت اساسی ، یعنی نوسازی تدریجی اجتماعی و اقتصادی یك‌کشور ، اولین وبالاترین شرط است . برای رسیدن بیك‌چنین کارآئی ، توجه به‌نیاز تغییرات اجتماعی و همزمان با آن ، اتخاذ یك‌روش جدی و تعهد به منافع کلی جامعه ، از عوامل لازم است . خلاصه اینکه ، درستی و صداقت بهمان اندازه آموزش‌های علمی و فرهنگی ، واستعدادها و کارآئی در امر توسعه مهم‌اند .

یك نکته ضروری

یك برنامه توسعه اجتماعی و اقتصادی به اصلاحات و تغییرات دیگری نیاز دارد که ما در بحث خود بآنها نپرداختیم . ضرورت اصلاحات سیاسی و نهادی بخاطر اثرات اجتماعی‌و اقتصادی آنهاست ، نه‌بخاطر خود اصلاحات بطور انتزاعی . تنها از طریق اصلاحات و تغییرات عمیق ، با توجه به‌شرایط سیاسی و دیگر شرایط یکایك کشورهاست که توسعه اجتماعی واقتصادی صورت می‌پذیرد . والا ، توسعه معنائی نخواهد داشت .

---

*Pluralistic structure (4

بنیان سیاسی و فلسفی (بقیه)

زیون ، باسقوط فرمانان تراژدی های کلاسیك بکلی مغایر است . هیچ‌نیروی مابعدالطبیعی ومتافیزیکی درکار برشت راه ندارد ، موجبات سقوط او در آسمانها تعیین ومقدر نشده ، بدست خود او بسته است . سقوط گالیله ، حسابگرانه ، زیرکانه وهوشیارانه است ، بااختیار وآزادی ، انتخابش را می‌کند . او می‌تواند دربرابر کلیسا بایستد وراه سقراط را برگزیند . اما گالیله بقول «اسمردیاکف» در برادران کارامازوف ، پوستش را دوست دارد ونمی‌خواهد روی آتش کباب شود . هرآدم برشت ، یك «پرومته» از بندرسته است ، که مختار است از میان سقوط وعروج یکی را ترجیح دهد . بیهوده است اگر بکوشیم گناه گالیله را به‌گردن کلیسا یاهمسر یانوکرش بیندازیم، گناه ، گناه خود اوست ولاغیر .

زمانی داستایوسکی در «جنایت ومکافات» از قول «راسکلین‌کوف» دانشجوی حقوقی که پیرزن رباخوار وخواهرش را چونان حشره‌ای ازپای درآورده بود نوشت : «اگر درواقع ، گالیله ، نیوتون وداروین احساس می‌کردند که برای اشاعهٔ حقیقت وبه‌فرجام رساندن رسالت خود ، ضروری است که دهها یاصدها نفر قربانی شوند ، آیا مجاز بودند باین کار دست بزنند ؟» اما درگالیله سئوال باین شکل مطرح نمی‌شود ، چون گالیله خودرا بررسالت ترجیح می‌دهد وازهمین رو رسالت را قربانی می‌کند ، درحالیکه ازنظر برشت این حقیقت ورسالت است که اهمیت دارد ، نه جسم انسانی‌که نمی‌خواهد پوستش بسوزد . تآتری که مکبث واتللوی ناآگاه وفریب خورده وافسون شده را به‌مسلخ می‌برد ، ازنظر برشت مردود است . این رابطه و سرنوشت ناآگاهانه وجبرگونه درتآتر حماسی ـ آرمانی برشت راه ندارد .

آنچه تراژیك است ، همان انتخاب آگاهانه‌ای‌است که نقب به‌بیغولهٔ خودفروشی وکتمان وانکار حقیقت می‌زند .

هرخولی که خونبهائی بیشتر وبهتر را بار آورد مجاز و مشروع ، بلکه واجب است . اگر گالیله وتیوتون وداروین حس کنند که انجام رسالت آنها وبیان حقیقت ، مستلزم قربانی شدن دهها وصدهاست ، ازبیان حقیقت معاف‌نیستیم راین اجواب برشت به‌داستایوسکی است .

چه‌چیز ازنظر برشت تراژیك است ؟ علت‌ها هستند ، مجموع شرائط وساخت یك جامعه ، یك سیستم است که می‌تواند عامل بهروزی یاسیه‌روزی‌ها باشد ، اسارت واستثمار انسان بدست انسان درون یك نظام اجتماعی است که می‌تواند تراژیك باشد . این واقعیت شوم وتلخ که مواد اولیهٔ بمبی توسط کارگران یك کشور فقیر استخراج شود و وسیلهٔ کشوری غنی تصاحب و صادر گردد ودرآنجا بدست کارگران آن کشور بصورت عامل مخرب درآید وسپس برسرکارگران کشوری ثالث ریخته شود تراژدی قرن ماست ، این مسأله‌ای است تراژیك که نه به‌بستر دزدمونا ونه‌به‌قصر کلئوپاترا ختم نمی‌شود، بلکه مربوط بتمامی جهان وتمامی بشریت است ، برشت مسائلی مبتلا به‌تمامی انسانها و مناسبات طبقاتی مربوط به‌همگان را طرح می‌کند ، واز مرزهای ملی به‌مرز های بین‌المللی سرایت می‌دهد ، واینهادرقالب یك جبر علمی یادترمینیسم که نظام اجتماعی به‌فرد تحمیل می‌کند انجام می‌گیرد . «نندلاور» که خود از جنگ تغذیه می‌کند ، ازسوی دیگر دوفرزندش را به‌همین ماشین جنگی‌تحویل می‌دهد . این دوگانگی مسألهٔ نیاز به‌زیستن وادامهٔ حیات وتنازع بقاء ، اورا وادار کرده که درچهارچوب شرائطی که محاصره شده ، برای زنده‌ماندن جزلبیك‌گفتن به‌جبری که گریز ناپذیر است ، فرزندان را درمذبح قدرت برتر قربانی کند .